

## فصل هشتم

### احزاب ایران از نهضت مشروطه تا سقوط رضاخان (1284 تا 1320)

مورخان، دوره نهضت تنباکو را از سال 1269 تا 1271 (شمسی) و دوره نهضت مشروطیت را از سال 1284 تا 1290 می‌دانند. با توجه به این تاریخ، فاصله دو نهضت تنباکو و مشروطیت 13 سال بوده است؛ اینکه چه عواملی (داخلی یا خارجی) باعث به وجود آمدن نهضت مشروطه شد، از بحث حاضر ما خارج است. بحث ما درباره نیروهای اجتماعی، سازمانها و گروههایی است که در این نهضت نقش داشته‌اند یا بر اثر جو پدید آمده در آن نهضت به وجود آمده‌اند.

مسلمات تاریخی دوره مشروطه را در 3 بند می‌توان خلاصه نمود:

- 1- نقش رهبری نهضت مشروطه بر عهده علما بود؛ مرحوم آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی - دو تن از مراجع درجه اول نجف - رهبران اصلی نهضت و علمای بلاد، رهبران محلی نهضت محسوب می‌شدند.
- 2- طبقه جدید منورالفکر و نیز فرنگ رفته‌ها که کم‌کم در میان دربار و اعیان و اشراف جا باز کرده بودند، زیر نفوذ علما و روحانیون قرار داشتند و نقش اصلی و محوری آنها بعد از پیروزی نهضت مشروطیت آغاز شد؛ تا جایی که از بی برنامگی و عدم انسجام روحانیت و متدینین، حداکثر استفاده را نمودند و بر اریکه قدرت تکیه زدند.
- 3- از آغاز جریان مشروطه تا به ثمر رسیدن آن، اختلافات عمیقی بین افشار مختلف مردم اعم از علما، کسبه، بازاریان و... در موافقت و مخالفت با آن دیده می‌شد؛ چنانچه در نجف در کنار آخوند خراسانی و آیت الله مازندرانی که با تمام قوا از مشروطه حمایت می‌کردند، مرحوم آیت الله سید کاظم یزدی با آن مخالفت می‌ورزید. در تهران و دیگر شهرهای مهم ایران نیز وضع چنین بود. حضرت امام خمینی، وضعیت آن روز ایران و اختلافات موجود را چنین توصیف می‌کنند:

«شما وقتی که تاریخ مشروطیت را بخوانید، می‌بینید که در مشروطه بعد از اینکه ابتدایش رفت، دستهایی آمد و تمام مردم ایران را به دو طبقه تقسیم کرد. نه ایران تنها، از روحانیون بزرگ نجف یک دسته طرفدار مشروطیت، یک دسته دشمن مشروطه، علمای خود ایران، دسته‌ای طرفدار مشروطه، یک دسته مخالف مشروطه. اهل منبر یک دسته بر ضد مشروطه صحبت می‌کردند، یک دسته بر ضد استبداد. در هر خانه‌ای دو تا برادر اگر بودند، مثلاً در بسیاری از جاها این مشروطه‌ای بود، آن مستبد. و این یک نقشه‌ای بود که نقشه هم تاثیر کرد و نگذاشت که مشروطه به آن طوری که علمای بزرگ طرحش را ریخته بودند، عملی بشود. به آنجا رساندند که آنهایی که مشروطه خواه بودند به دست یک عده کوبیده شدند، تا آنجا که مثل مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری در ایران برای خاطر اینکه می‌گفت: «باید مشروطه مشروع باشد و آن مشروطه‌ای که از غرب و شرق به ما برسد، قبول نداریم.» در همین تهران به دار زدند و مردم هم پای او رقصیدند یا کف زدند. در مشروطه در عین حالی که ابتدایش نبود این مسائل...»<sup>1</sup>

«در مشروطه این طور نبود، در مشروطه هر دو طرف قوی بودند، نجف بعضی علمای درجه اول مخالف بودند، بعضی علمای درجه اول موافق بودند. در

ایران هم بین علما همین جور اختلاف را ایجاد کردند و این، این طور نبود که خود به خود ایجاد نشد، ایجاد کردند در بین آنها»<sup>2</sup>

حضرت امام تصریح می‌کنند که این اختلاف، اختلافی مصنوعی و بر اثر نفوذ عناصر مشکوک در دو طرف ایجاد شده بود و نتیجه آن، انحراف مشروطیت از مسیر خودش بود. در هر حال هدف اصلی مشروطه، ایجاد عدالت و از بین بردن ظلم و استبداد قاجار بر اساس اسلام بود؛ اما این هدف تا چه حد تحقق پذیرفت، بحثی است که از حیطه مطالعات ما خارج است و بحث اصلی ما چنانچه در اول فصل بیان شد، چگونگی شکل‌گیری احزاب در ایران است. احزاب چگونه در ایران پدید آمدند؟ موسسان و مروجان اولیه احزاب چه کسانی بودند؟ آنها چه اهدافی در سر داشتند؟ از چه منابعی تغذیه می‌شدند و... سوالی هستند که باید پاسخ مناسب خود را طی پژوهش حاضر بیابند. به نظر می‌رسد که احزاب سیاسی در ایران و از صدر مشروطه، طی مراحل به وجود آمدند که ما آن را به چهار مرحله تقسیم می‌کنیم:

### مرحله اول: انجمنهای سری

در آستانه نهضت مشروطیت و به همراه آن، اتفاقاتی جدید در جامعه ایران رخ نمود که پیش‌بینی نتایجش برای مردم آن زمان امکان‌پذیر نبود؛ یکی از این اتفاقات مهم، تشدید فعالیت‌های سیاسی تحت عنوان انجمنهای سری بود؛ ارزیابی اعتقادی و فکری انجمنهای سری و میزان وابستگی و عدم وابستگی آنها به دولت‌های خارجی خصوصا انگلستان و روسیه به دلیل محرمانه بودن ماهیت آنها کاملا میسر نیست؛ اما اجمالا روشن است که اعضای این انجمنها متشکل از برخی از روحانیون، منورالفکرها، بازرگانان و کسبه بودند که اصطلاحا طبقه متوسط شهرنشین را به وجود می‌آوردند؛ البته رهبران اصلی روحانی جنبش از عضویت در این انجمنها خودداری می‌کردند؛ اما روحانیونی چون ملک‌المتکلمین، جمال‌الدین واعظ و حتی سیدمحمد طباطبایی که وجه منورالفکری داشتند با انجمنهای تهران ارتباط داشتند.

بررسی تاریخ مشروطه روشن می‌سازد که لااقل اختیار فکری برخی از این انجمنها به دست منورالفکرها بوده است. درست است که عامه مردم، انجمن‌ها را تجلی اراده علما و روحانیون می‌دانستند و حتی امام حسین (علیه السلام) را مبدع اولین انجمن سری در اسلام می‌دانستند<sup>3</sup>، اما از طرح دیدگاه‌های این انجمن‌ها و همچنین اختلافات و دسته‌بندی‌های موجود بین آنها می‌توان فهمید که منورالفکرها در صدر این گونه انجمنها قرار داشتند، زیرا شعار اصلی آنها، آزادی و عدالت بود و حتی قیام امام حسین (علیه السلام) را نیز قیامی برای نایل شدن به آزادی و عدالت می‌دانستند، اما نه آن چنان که در خطبه‌ها و سخنان امام حسین (علیه السلام) دیده می‌شود. بلکه آن چنان که در فلسفه‌های لیبرالیستی و سوسیالیستی آن روز آمده بود.

تأثیر عاشورا و نهضت حسینی (سلام الله علیه) در نهضت مشروطه غیر قابل انکار است، زیرا مردم آن زمان، استبداد قاجار را با استبداد یزید مقایسه می‌کردند و حتی حکام قاجار را از اعقاب بلافضل بنی‌امیه می‌پنداشتند و آماده هرگونه جانفشانی علیه حکومت قاجار بودند، منوط به اینکه علما و مراجع فتوای جهاد بدهند؛ اما مراجع بزرگ تقلید و علمای درجه یک بلاد با دقت بسیاری مسائل را دنبال می‌کردند، بدین خاطر سوء استفاده اغیار از احساسات مذهبی مردم جهت رسیدن به مقاصدشان امری طبیعی می‌نمود.

نقش انجمنهای سری در نهضت بسیار پیچیده است و تحلیل آن به مطالعات وسیع تاریخی نیاز دارد، اما تا این حد روشن است که ملکم‌خان (یکی از کسانی که در چنین انجمنهایی نقش اصلی را بر عهده داشت) بخوبی دریافته بود که تنها روحانیون توان بسیج توده‌های مردم را دارند و تنها شور مذهبی است که مردم را علیه ظلم و ستم قاجار در صحنه نگه می‌دارد، بدین دلیل سعی می‌کرد که خود را به علما نزدیک کند، اما هدف علما با منورالفکرهایی چون او کاملا از هم متمایز بود؛ علما برای برقراری حکومتی بر طبق احکام شرع انور قیام کرده بودند، اما منورالفکرها، حکومتی بر طبق علم و تمدن جدید می‌خواستند.

بدین سان اعضای منورالفکر انجمنهای سری، همکاری با روحانیون و علما را در مرحله قبل از پیروزی مشروطه بر خود فرض می‌دانستند و اغلب پشت سر آنها قدم برمی‌داشتند، اما به محض پیروزی نهضت مشروطه دیگر پیروی و همکاری با روحانیون را جایز ندانستند و مسیر مشروطه را به طرفی که خود می‌پسندیدند، سوق دادند.

بنابراین، نهضت مشروطه از سویی حکایت از قدرت روحانیت در بسیج توده‌های مردم دارد و از سویی دیگر حکایت از ضعف روحانیت در سازماندهی و تشکیلاتی عمل کردن و نیز ضعف در برخورد بامنورالفکرها و تازه به دوران رسیده‌های فرنگ زده دارد؛ بدین ترتیب گروهی جدید که به شدت، تمام توجهش به فرنگ بود و نگاهی ابزاری به دین و روحانیون داشت، با استفاده از فرصت پیش آمده، توانست از غفلت و عدم سازماندهی روحانیت نهایت استفاده را ببرد.

بدین ترتیب روحانیت که از مشروطیت توقع اجرای احکام شرع و عدالت دینی را داشت، با ملغمه‌ای مواجه شد که هیچ سنخیتی با خواسته‌های آنها نداشت و موج سواری منورالفکرها نتیجه داده بود؛ پس از آن، نفوذ روحانیت در امور سیاسی و اجتماعی تا حدودی کاهش یافت و طبقه‌ای جدید در ارکان تصمیم‌گیری جایگزین و به دنبال آن، منجر به ظهور سلسله پهلوی گردید.

در هر حال، انجمن‌های سری که در آن دوران در تهران و برخی شهرهای بزرگ چون تبریز، مشهد، رشت و اصفهان به وجود آمدند، اولین تجربه شبه حزبی در ایران معاصر محسوب می‌شوند؛ در ضمن تعداد آنها بسیار زیاد بود؛ چنانچه در تهران و شهرستانها به ترتیب 140 و 110 انجمن فعالیت می‌کردند که هیچ کدام هم از مرکزیتی پیروی نمی‌کردند و فاقد ایدئولوژی، سازمان و تشکیلاتی منسجم بودند و بدتر از آن دارای فداییانی مسلح بودند که مجلس اول را که بر اثر درگیری با محمدعلی شاه بدانها متکی بود، به بن بست کشیدند.

اما دلیل تعدد بسیار این انجمنها را باید در عدم وفاق ملی نهضت مشروطه جست و جو کرد. پریشان فکری که در میان منورالفکرها وجود داشت و از طرفی عدم اعتقاد واقعی آنها به علما و روحانیون که دارای وحدت رویه و عقیده‌ای خاص بودند، انجمنهای فوق را نفوذپذیر کرده بود و شاید یکی از دلایل مخالفت برخی از علما با مشروطیت، وجود چنین انجمنهایی بود؛ چنانچه ادوارد براون تأکید می‌کند:

«اول بار، ایرانیان فرنگی‌مآب طبقه تحصیلکرده دولتی بود که در حین بست‌نشینی در سفارت بریتانیا گام سرنوشت‌ساز برداشتند و به جای

تاسیس عدالتخانه، خواهان مجلس شورای ملی و حکومت مشروطه شدند.»<sup>4</sup>

یکی از خواسته‌های اساسی علما و روحانیون در بست‌ی که در شاه عبدالعظیم ترتیب داده بودند، تاسیس عدالتخانه بود که به یکباره شعار مشروطه

و مجلس ملی سر داده شد، شعاری که از مدتها قبل توسط ملکم‌خان و برخی دیگر از منورالفکرهای ایرانی به تأثیر و تقلید از فرنگ مطرح شده بود.<sup>5</sup>

به هر حال به جز فراموشخانه و «مجمع آدمیت» که در زمان ناصرالدین شاه توسط ملکم‌خان سازمان یافته بود، انجمنهای سری مذکور اولین

تشکیلات قابل طرح در تاریخ معاصر می‌باشند که به دلیل نداشتن انسجام و مرامی مشخص و همچنین سری بودن و تعدد بسیار، قابل بررسی دقیق تاریخی نیستند و علی‌رغم تأثیری که در مجلس اول داشتند، نتوانستند تعداد قابل ملاحظه‌ای نماینده به آن مجلس گسیل دارند.

### **توضیحی مختصر درباره فراموشخانه و مجمع آدمیت و نقش آنها در نهضت مشروطه وانجمنهای سری**

فراماسونری (فراموشخانه)، تشکیلاتی مخفی و اروپایی است که در جهت اهداف استعمار از قرن هیجدهم به بعد در تمام نقاط جهان تاسیس شد.

در ایران در طی اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم، درباریانی چون میرزاابوطالب اصفهانی، میرعبدالطیف شوشتری، میرزا عسگرخان اروی افشار،

میرزاابوالحسن خان ایلچی و میرزا صالح شیرازی به لژ فراماسونری وارد شدند؛ ظاهراً میرزا عسگرخان اروی افشار<sup>6</sup> نخستین کسی بود که در سال 1808

به لژ مادر در اسکاتلند پیوست و بعد از او راه برای میرزاابوالحسن خان ایلچی<sup>7</sup> دومین سفیر ایران و وزیر خارجه که نقش موثری در انعقاد قراردادهای

ننگین گلستان و «ترکمنچای» داشت، جهت پیوستن به این تشکیلات باز شد.

اما اولین تشکیلات منظم فراموشخانه توسط میرزاملکم‌خان ناظم‌الدوله به سال 1275. ق در زمان سلطنت ناصرالدین شاه و با اجازه وی در تهران

تاسیس شد و تمامی اعضای آن از درباریان و صاحب منصبان قاجار بودند که بعدها بنض مشروطه را نیز به دست گرفتند، ملکم‌خان برای اینکه سوء ظن

شاه را برنیا نگیزد، شاهزاده جلال‌الدین میرزا (پنجاه و هشتمین فرزند فتحعلی شاه) را که از پیشگامان ناسیونالیسم ایران و همکاران اصلی

میرزافتحعلی آخوندزاده بود، به عنوان رییس فراموشخانه برگزید و جلسات فراموشخانه را در خانه وی برگزار کرد؛ اما در واقع گرداننده اصلی فراموشخانه

خود ملکم بود که با همفکری پدرش میرزا یعقوب خان<sup>8</sup> آن محفل را اداره می کرد.

سادگی است اگر فکر تاسیس فراموشخانه را به خود ملکم مستند بدانیم و دست پنهان سیاست‌بازان انگلیس را در تاسیس این تشکیلات نادیده بگیریم. ملکم، مردی بی بند و بار بود که در چندین نوبت بر سر دولت ایران و نیز شخص شاه در معاهدات استعماری با معامله‌گران انگلیسی کلاه گذاشته بود و اندیشه اصلاحی او (اگر واقعیت داشته باشد و پوششی برای پر کردن بیشتر جیبش نباشد) چیزی بیش از بهره‌برداری ظاهری از فرهنگ و تمدن قرن هیجدهم و نوزدهم اروپا نبوده است. ملکم قصد خود را از تشکیل فراموشخانه چنین بیان می کند:

«من خود ارمنی‌زاده مسیحی هستم، ولی میان مسلمین پرورش یافته‌ام و وجه نظرم اسلامی است... در اروپا که بودم سیستم‌های اجتماعی و سیاسی و مذهبی مغرب را مطالعه کردم، با اصول مذاهب گوناگون دنیای نصرانیت و همچنین تشکیلات سری و فراماسونری آشنا گردیدم. طرحی ریختم که عقل سیاست مغرب زمین را با خرد دیانت مشرق بهم آمیزم! چنین دانستم که تغییر ایران به صورت اروپا کوشش بی‌فایده است. از این رو فکر «ترقی مادی» را در لفافه دین عرضه داشتم تا هموطنانم آن معانی را نیک دریابند، دوستان و مردم معتبری را دعوت کردم و در محفل خصوصی از لزوم پیرایشگری اسلام سخن راندم و به شرافت معنوی و جوهر ذاتی آدمی توسل جستیم...»<sup>9</sup>

«من خود اختراعی نخواهم کرد. کاش اولیای دولت ما نیز، در اختراعات دولتی<sup>10</sup> یک قدری کمتر به عقل خود اعتماد می نمودند و آن اصولی را که فرنگیها با این همه علم و تجربه یافته‌اند، کمتر تغییر می دادند، طرح‌های دولتی را باید به کلی قبول کرد و یا باید به کلی رد نمود... من همین قدر می گویم که ما در مسائل حکمرانی نه می توانیم و نه باید از پیش خود اختراعی نماییم، یا باید علم و تجربه فرنگستان را سرمشق خود قرار دهیم و یا باید از دایره بربرگری خود قدمی نگذاریم.»<sup>11</sup>

خلاصه اصول عقاید ملکم در این جمله آمده است: «اخذ تمدن فرنگی بدون تصرف ایرانی» و این عقیده مشعشع در فراموشخانه ملکم هم ظهور پیدا کرد.

ناصرالدین شاه که از فعالیت فراموشخانه و سری بودن جلسات و صورت جلسات آن، ناراحت و بدبین شده بود، در سال 1278 دستور تعطیلی آن را صادر و ملکم و پدرش را از ایران تبعید کرد.

با تعطیلی فراموشخانه، فعالیت ملکم‌خان متوقف نشد، بلکه در سال 1288 با دربوزگی از شاه و اطرافیان او، مجدداً به دربار در آمد. در همان هنگام در فکر سازماندهی مجمع سری دیگری بود که بعدها نام «مجمع آدمیت» را به خود گرفت. در این مجمع نیز برخی از درباریان و منورالفکرهای آن روز عضویت داشتند، اما باز به دلیل افتضاحی که بر سر قرارداد لاتاری به وجود آورد، مجدداً مغضوب شاه و صدراعظم او امین‌السلطان شد.

او روزنامه «قانون» را در لندن و در «دفترخانه کمپانی انطباعات شرقی» که چاپخانه رسمی وزارت مستعمرات انگلستان بود، منتشر کرد. هدف اصلی ملکم در این روزنامه، انتقام از شاه و صدراعظم او و رسیدن مجدد به لغت و لیسه‌های گذشته بود. اما در عین حال این روزنامه به عنوان سخنگو و ارگان مطبوعاتی مجمع آدمیت و منورالفکرهای آن روز ایران در آمد و از طریق آن بسیاری از رجال دوره قاجار را تغذیه فکری کرد. اصول اساسی مجمع آدمیت، برگرفته از اومانیسیم غربی بود، اما ملکم خان سعی داشت این مطالب را القا کند که اومانیسیم یا آدمیت او با اصول اسلام هیچ تعارضی ندارد، بلکه هر دو در یک راه هستند. چنانچه در روزنامه قانون می نویسد: «هیچ تصور نکنید که اصول آدمیت را از خارج برای شما فرستاده باشند. تمام این اصول از اول تا آخر، یک شعبه آن سرچشمه حقیقت است که ما اسلام می گویم.»<sup>12</sup>

همچنین در شماره 29 روزنامه خود می نویسد: «رییس جماعت ما آن حضرت است که انوار هدایتش قلب ملت را مملو امید ساخته و اسم مبارکش آقا میرزا حسن شیرازی است...»<sup>13</sup> وی با این حیل خطرناک وانمود می کرد که بزرگان علما و روحانیون از اعضای امنای مجمع آدمیت هستند، چنانچه مرحوم میرزای شیرازی مرجع تقلید علی الاطلاق آن زمان و رهبر نهضت تنباکو را نیز رییس مجمع معرفی می کرد! ملکم در یک اقدام خطرناک و حساب شده دیگر مجمع آدمیت را «حزب الله» نامید، تا بیشتر در مقاصد خودش موفق باشد. یکی دیگر از داعیه‌هایی که ملکم در روزنامه قانون و یا مجمع آدمیت در سر می پروراند، دین سازی بود. او می خواست خود را در کسوت قائد دینی مطرح کند. شاید مجمع آدمیت نوعی گرده برداری از دین انسانیت

«اگوست کنت» باشد؛ چنانچه او خود ادعا داشت که دینی نوین در ایران نهاده است که سی هزار نفر پیرو دارد! در هر حال اینکه این مجمع چقدر عضو، طرفدار و سمپات در میان رجال قاجار و قشر مستفرنگ جدید داشته است، دقیقاً روشن نیست؛ اما تأثیر آن در انجمنهای سری مشروطه غیر قابل انکار است. روش کار و دستورات عملیهای ملک‌خان و فراموشخانه و مجمع آدمیت او، فرا روی بسیاری از انجمنهای سری قرار گرفت.

با وجود این ملک بعد از مرگ ناصرالدین شاه و روی کار آمدن مظفرالدین شاه مجدداً مورد عنایت شاه تازه قرار گرفت و روزنامه قانون و همچنین مجمع مذکور را برجید و آزادخواهی و مبارزه دروغین خود را به سودای نان و مقامی فروخت، حتی ملک در دوران مشروطه نیز نقش مستقیمی بر عهده نداشت و فقط به صورت غیرمستقیم با برخی از مریدان سابق خود در ارتباط بود<sup>14</sup> به گونه‌ای که به مقام و موقعیتش ضربه‌ای نخورد و اگر اجل مهلتش داده بود، شاید از رهبران اصلی مشروطه‌ای که از دیگ انگلستان جوشیده شده بود، می‌شد.

اما یکی از شاگردان و مریدان او، «میرزا عباسقلی‌خان آدمیت» تحت تأثیر ملک‌خان، انجمن سری «جامع آدمیت» را تاسیس نمود. مرامنامه این انجمن کتابچه «اصول آدمیت» و «حقوق اساسی فرد» هر دو از نوشته‌های ملک بود. در این جامع که چهار مجمع در تهران داشت، برخی از رجال قاجار عضویت داشتند که یکی از آنها «محمد مصدق السلطنه»<sup>15</sup> و دیگری محمدعلی شاه قاجار بوده است.

دیگر انجمنهای سری مشروطیت (انجمن مخفی تهران که با بهبهانی و طباطبایی ارتباطی تنگاتنگ داشت، انجمن غیبی تبریز که جزو تندروترین انجمنهای سری بود و انجمنهای دیگر بلاد و ولایات ایران) نیز تحت تأثیر چنین تفکری قرار داشتند و به دلیل اختلافات شدید داخلی زمینه را برای شکست مشروطیت فراهم نمودند.

«در صدر مشروطیت هم با ایجاد گروه‌های مختلف نگذاشتند که مشروطه به ثمر خودش برسد، او را برخلاف مسیر خودش راندند...»<sup>16</sup>

در هر حال انجمنهای سری، اولین مرحله فعالیت حزبی در ایران محسوب می‌شوند که متشکل از طبقات مختلف مردم بودند و حتی در بعضی نقاط، روحانیت و علما رهبری آنها را بر عهده داشتند، اما ظاهراً ایدئولوژیهای اصلی غالب چنین انجمنهایی از عناصر فعال فراماسونری و منورالفکری ایران آن زمان، یعنی طبقه جدید دوره قاجاریه بودند.

### مرحله دوم: مجلس اول و فراکسیونهای شبه حزبی

رویدادهای نهضت مشروطیت همانند تمام انقلابهای دیگر یکی بعد از دیگری به سرعت سپری می‌شدند (از شروع نهضت تا صدور فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه حدود 9 ماه طول کشید).

اولین تحصن علما، روز 16 شوال 1323 (مصادف با 14 آبان 1284) در حضرت عبدالعظیم واقع و به مهاجرت صغیر معروف شد و بعد از حدود 25 روز (9 ذی‌قعدة 1323، مصادف با 20 آذر 1284) تقاضای تشکیل عدالتخانه مطرح گردید.

ملك المتكلمين تقاضای اصلی متحصنین را به سفیر عثمانی که رابط شاه و متحصنین بود چنین انشا کرد: «مراد از قرارداد (منظور ماده درخواست عدالتخانه است) در اصلاح کلیه امور، تاسیس دیوان عدالت است بر طبق شرع مقدس اسلام از روی کتاب و تشکیل يك مجلس مشورتخانه ملی برای اجرای قانون مساوات در تمام نقاط ایران که فرق میان وضع و شریف گذارده نشود و هر ذیحقی به حق خود برسد.<sup>17</sup> شاه درخواست متحصنین را پذیرفت و مرحله اول انقلاب مشروطیت آغاز شد، زیرا علی‌رغم پذیرش شاه، صدراعظم مستبد او (عین‌الدوله) با انواع کارشکنیها، برای علما و بزرگان روحانی ایجاد مزاحمت می‌کرد و چنین شد که در محرم 1324، نهضت مشروطیت اوج گرفت و مساجد و تکایا، محل مبارزه روحانیت با حکومت قاجار شد و قاطعیت و پیگیری علما از يك سو و خشونت و استبداد عین‌الدوله و ضعف و بیماری مظفرالدین شاه از سوی دیگر موجب تحصن دوم علما در قم - که به مهاجرت کبیر معروف شد - و همچنین تحصن در سفارت انگلستان گردید (24 جمادی الاول 1324، مصادف با 10 مرداد 1284)؛ در این مرحله متحصنین علاوه بر خواسته‌های قبلی، خواستار برکناری عین‌الدوله شدند، اما در این میان به گفته کسروی، متحصنین سفارت که ابتدا تقاضای تاسیس عدالتخانه

و مراجعت علما را به تهران سر داده بودند، در نهایت مشروطه‌خواه شدند. این که چرا چنین اتفاقی افتاد، از نکات و مسائلی است که باید با دقت بیشتری تحقیق شود. به هر حال شاه تقاضای مشروطه‌خواهان را اجابت نمود و در تاریخ 14 جمادی الثانی 1324 (شهریور 1284) فرمان مشروطیت را صادر نمود و متعاقب آن نظامنامه انتخابات مجلس نوشته شد. بر طبق نظامنامه مذکور، انتخاب‌شوندگان می‌بایست از یکی از طبقات ششگانه زیر باشند: «شاهزادگان قاجار، علما، اعیان، و اشراف، ملاکین، تجار و اصناف» بدین ترتیب کارگران، دهقانان و تهیدستان شهری از ورود به مجلس شورای ملی محروم شدند. اولین مجلس مشروطه در روز 27 جمادی الثانی 1325 (15 مهر 1285) تشکیل شد و بعد از چندی (9 دی 1285) قانون اساسی به امضا مظفردالدین شاه رسید و شاه مریض بعد از 9 روز (18 دی ماه 1285) جان سپرد و این نخستین ماجرای مشروطه بود. داستان احزاب سیاسی نیز در همین دوران آغاز شد.

مرحوم ملك الشعراي بهار آغاز پیدایش حزب در مشروطه را چنین بیان می‌کند: «در آغاز مشروطه، دو حزب در ایران پیدا شد: مشروطه‌خواه و مستبد، اعیان و طبقه اول و طبقه سوم؛ یعنی توده مردم مستبد بودند و مشروطه‌خواهان را بی‌دین و انقلابی و هرج و مرج طلب می‌شمردند و مشروطه‌خواهان که عددشان قلیل، ولی بیشتر آنان از طبقه باسواد و روشنفکر بودند، می‌توان آنان را طبقه دوم نامید، مستبدان را جاهل و ظالم و ارتجاعی و غارتگر می‌شمردند. اکثریت مردم ایران، ارتجاعی و اقلیت مردم، انقلابی و متجدد بود و چون بعضی از علمای بزرگ بامشروطه و انقلاب موافقت کردند و سیاست انگلیس نیز محرمانه از مشروطیت حمایت می‌کرد و مظفردالدین شاه نیز سیاستی عاقلانه و درباریانی دانا نداشت، در 1324، اقلیت بر اکثریت مسلط گردید و تجدد بر ارتجاع فائق آمد و قانون اساسی امضا شد. آن روز هر کس بر خلاف آزادی عقیده و آزادی قلم و مجلس و حکومت ملی و قانون دم می‌زد و این اصول را خلاف دیانت و مخالفت مصلحت کشور می‌شمرد، مرتجع و مستبد نامیده می‌شد. کمترین مجازاتش این بود که داخل کارهای مملکتی نشود و اگر به مصلحت خود می‌خواهد رفتاری کند در خانه‌اش بتمرگد یا گورش را گم کند.

رفته رفته مرتجعین حس کردند که مقاومت در برابر این قوه تازه و حزب نوظهور فایده ندارد. اول ساکت شدند و بعد خود را داخل مشروطه‌خواهان کردند، یعنی به احزاب سیاسی پیوستند.»<sup>18</sup> منظور ما از بیان کلمات مرحوم بهار تأیید تمام تحلیلهای ایشان نیست، بلکه تأکید بر چگونگی منشا احزاب سیاسی در ایران بوده است؛ البته حزب در ابتدای کلام ایشان، در معنای لغوی‌اش استعمال شده است، نه معنای اصطلاحی.

اما انتخاب مجلس اول چنانچه گذشت بر پایه طبقات اجتماعی ششگانه اجتماعی بود، نه برپایه نظام حزبی، زیرا حزبی وجود نداشت، تعداد زیادی انجمن سری در آن ایام فعالیت می‌کردند که آنها نیز از هدف و مرام مشخصی برخوردار نبودند.

در داخل مجلس نیز اختلاف نمایندگان ناشی از نظامهای حزبی نبود، بلکه به دلیل گرایشهای جناحی نمایندگان بود که به طور کلی به سه جناح معتدل (طرفداران سلطنت و قاجاریه)، میانه‌رو (بی طرفان) و ترقیخواه (آزادخواهان) تقسیم می‌شدند. این سه جناح از ایدئولوژی مشخصی پیروی نمی‌کردند و رهبری غیررسمی جناح معتدل را «صنیع الدوله» و جناح تندرو را «سعالدوله» و سپس «تقی زاده» بر عهده داشتند.

اما جریان میانه‌رو و بی‌طرف برحسب موضوع به یکی از دو جریان مذکور متمایل می‌شد و جانبداری می‌کرد. هیچ یک از سه جریان مذکور، حزب محسوب نمی‌شدند و تشکیلات منظمی نداشتند. در کنار اختلافات داخلی مجلس، مشکل دیگری از بیرون آن را تهدید می‌کرد و آن دیکتاتوری چون محمدعلی شاه بود. کشمکش و درگیری مجلس و شاه مستبد به مدت دو سال به طول انجامید و سرانجام با به توپ بستن مجلس از طرف قزاقهای روسیه (2 تیر 1287) و کشته و دستگیر شدن بسیاری از آزادیخواهان و رهبران مجلس، مجلس اول منحل و دوره استبداد صغیر آغاز شد. تحلیلگران مسائل مشروطه، دلیل اصلی شکست مجلس در برابر شاه مستبد را اختلافات داخلی مجلس و اتکا آنها به انجمنهای سری می‌دانند که موجب شدند اختلافات داخلی مجلس تشدید شود و مجلس عملاً کارایی خود را در برابر شاه از دست بدهد و در برابر او شکست بخورد.<sup>19</sup>

گذشته از نظام شبه حزبی در درون مجلس، اولین حزب سیاسی نیمه رسمی و منظم در بیرون مجلس شکل گرفت و آن حزب «اجتماعیون عامیون» به سرکردگی حیدرخان عمواغلی تبعه روس و عضو حزب سوسیال دموکرات روسیه و عامل اصلی انحراف در نهضت جنگل بود. این حزب ترجمه فارسی همان حزب سوسیال دموکرات بود که به صورت مخفیانه تأسیس شد؛ بدین ترتیب، نخستین حزب سیاسی ایران، تحت تأثیر انقلاب روسیه و مرام سوسیال دموکرات آن تشکیل شد و به اردوگاه چپ و سوسیالیسم غرب وابسته بود<sup>20</sup>. این حزب تحت تأثیر انقلابیون منطقه قفقاز، پلی بین افکار انقلابی اروپایی که آن زمان تحت پوشش سوسیالیسم تجلی داشت و ایران که در آتش انقلاب می‌سوخت، بود. مرامنامه و نظامنامه حزب اجتماعیون عامیون در سال 1323 (ه.ق) در باکو و در سال 1325 (ه.ق) در مشهد به چاپ رسید. مرامنامه این حزب متأثر از مرامنامه حزب سوسیال دموکرات روسیه و اصول اساسی‌اش دقیقاً بر اساس مرامنامه آن حزب بود که در آن تغییراتی رو بنایی و ظاهری داده شده بود تا حساسیت علما و متدینین را برنیانگیزد. به هرحال حزب اجتماعیون عامیون، اولین حزب ایران بود که همواره نیز مخفی ماند؛ با وجود این تأثیر بسزایی در جناح تندروی مجلس اول و برخی انجمنهای سری که تندروتر بودند داشت؛ این حزب بعدها در مجلس دوم تغییر نام یافت و با عنوان حزب دموکرات، راه خود را تا تشکیل حزب توده ایران در درون جامعه ادامه داد.

### مرحله سوم: شکل‌گیری احزاب در مجلس دوم

با پیروزی محمدعلی شاه و برقراری استبداد صغیر در ایران، مرکز مقاومت از تهران به تبریز و بعد به گیلان منتقل شد. در تبریز دسته‌های مجاهد با نیروی‌های شاه درگیر شدند و در گیلان فرقه اجتماعیون عامیون به رهبری «سردار اسعد» علیه حاکم گیلان جنگید. با پیروزی آنها در گیلان و آذربایجان و پیشروی به سمت تهران و از طرفی شورش ایل بختیاری در جنوب و پیشروی آنها به سوی تهران، دولتهای انگلستان و روسیه به شاه توصیه کردند که با اعاده مشروطه موافقت کند (تیر 1288). بدین ترتیب مجاهدان بدون مقاومت وارد تهران و در خرابه‌های بهارستان مستقر گردیدند و شاه مستبد نیز به سفارت روسیه پناهنده شد (22 تیر 1288). با انتخابات مجلس دوم (شهریور 1288)، مشروطه مرحله دوم خود را با پیروزی پشت سر گذاشت و شاه و اطرافیانش را از صحنه رقابتها بیرون کرد؛ با وجود این سال 1289 سال اختلافات داخلی مشروطه‌خواهان و نمایندگان مجلس بود که با ترور بهبهانی (24 تیر ماه 1289) و قتل دو تن از مشروطه‌خواهان غیرمذهبی (به تلافی ترور بهبهانی در 11 مرداد 1289)، افزایش یافت. در مجلس دوم، اولین احزاب سیاسی علنی پا به عرصه فعالیت گذاشتند، احزابی که دارای نظامنامه و مرامنامه بودند؛ مع هذا قوت احزاب سیاسی را نداشتند زیرا در حقیقت احزاب سیاسی در مجلس دوم، اتحادی سست از تعدادی از نمایندگان مجلس دوم بود. دو حزب اصلی مجلس دوم؛ یکی حزب اعتدالیون (فرقه اجتماعیون - اعتدالیون) و دیگری حزب دموکرات (فرقه دموکرات) بوده‌اند؛ حزب «اعتدالیون» را حزبی میانه‌رو می‌دانستند که صاحب اکثریت کرسیها (دو سوم نمایندگان) در مجلس دوم بود و نمایندگان آن را طبقه زمینداران، دیوان سالاران قاجار و روسای قبایل تشکیل می‌دادند؛ رهبری غیررسمی اعتدالیون با روحانیونی چون بهبهانی و طباطبایی و برخی رجال سیاسی آن دوره و نیز سپهدار اعظم تنکابنی و شاهزادگان مشروطه‌خواه قاجار بود. برنامه‌های اصلی حزب اعتدالیون در هفت بند خلاصه می‌شد که عبارتند از:

- 1- اتخاذ وسایل ترقی با رعایت اصول تکامل
- 2- کوشش در جریان کلیه امور مملکتی از مرکز
- 3- رعایت احوال رنجبران مملکت و تسهیل طریق معیشت آنان
- 4- اهتمام در تزئید موجبات ثروت عمومی
- 5- جهد در تعمیم معارف و تعلیم اجباری

6- سعی در تنظیم و ازدیاد قوای نظامی موافق اصول جدید

7- حفظ مناسبات خارجه در روابط سیاسی، تجارتي و اقتصادي<sup>21</sup>

بعد از انتشار این مرامنامه کلي و مختصر، انتقادات حزب دموکرات (که از مرامنامه محکم و قوی‌ای که متأثر از حزب سوسیال دموکرات روسیه بود، برخوردار بود) از هر سو بر سر حزب اجتماعیون - اعتدالیون باریدن گرفت.

حزب مذکور برای فرار از انتقادات حزب دموکرات، مرامنامه مفصلي به نام دستور مشروح مسلکي یا مرامنامه حزب اجتماعیون منتشر کرد<sup>22</sup>:  
«این جمعیت بنابر توجه و انعطاف فوق‌العاده که نسبت به افکار عمومي و رعایت مقتضیات اخلاق و عادات عامه داشته و اهمیتی که به این نکته می‌دهد، پیشرفت تمام مقاصد خود را موکول به توجه افکار عامه داشته و همیشه نظریات عمومي را تعقیب می‌نماید و تناسب موقع و مقتضی را اولین شرط ترویج و پیشرفت مقاصد مقدمه خود قرار می‌دهند. لذا طرز متطرقاته‌ای<sup>23</sup> را که «مارکس، انزل (انگلس)» و امثال آنها از پیشروان معروف این طریقه تعقیب نموده‌اند طرح و ترک نمود و سبک معتدلانه‌ای را که معلمین بزرگ این مسلک مانند: «پرنستن اندر ولد»، «پروفیسور مرلینو» و امثال آنها اتخاذ کرده‌اند، پیروي می‌نمایند و بنابر اینکه این حزب آمال غیر ممکن‌الوصول و آرزوهای روا نشدنی و موهومات مسلکي را دور انداخته و فقط به مسائل قابل اعتماد و ممکن‌الوقوع می‌پردازد و اوقات را به تمنا و تجسس مرامهای ظاهراً تشعشع عوام‌فریبانه که مانند رویاهای کاذب بی‌تعبیر است، هدر نمی‌سازد، خود را به اسم اجتماعیون عامیون معرفی کرده و این نام مقدس را قبول می‌کنند و فلسفه و اصول مسلکي خود را که در بدو تشکیل خود به اندازه اقتضای آن روز و برحسب استعدادی که در آن ایام اولیه مابعد بحران بین طبقات عامه کشف و استنباط نموده بودند، به طور اختصار در ضمن هفت ماده کوچک منتشر ساختند. امروز به اقتضای استعداد فعلی مفسرا و با اندک شرح و تفصیل به صورت ذیل منتشر و طالبان ترقی عمومي و هواخواهان اصلاحات ملي را به پیروي این مسلک مستقیم و طریقه خالص خود دعوت و ترغیب می‌نمایند.»

مرامنامه جدید حزب اعتدالیون هم جوابی به انتقادات حزب دموکرات و هم انتقاداتی به مرامنامه و اصول اساسی حزب مذکور بود که پایگاهی سوسیالیستی و تا حدودی مارکسیستی داشت.

بر اساس مرامنامه جدید، اصول اساسی حزب اعتدالیون را می‌توان در هفت بند خلاصه نمود:

1- تقویت سلطنت مشروطه

2- حمایت از قوانین شریعت

3- حمایت از زندگی خانوادگی

4- حمایت از مالکیت خصوصی

5- کمک به طبقه متوسط بازار

6- دفاع از جامعه در برابر روشهای خشونت‌طلبان

7- دفاع از جامعه در برابر بی‌خدایی دموکراتهای ماده‌گرا

در مقابل حزب اعتدالیون، حزب دموکرات قرار داشت که علی‌رغم اینکه در مجلس اقلیت را تشکیل می‌داد، در میان تندروها و منورالفکرها طرفداران بسیاری داشت و در طی حوادث بعدی، راه را برای دو جریان ملی‌گرایی منحط رضاخانی و جریان چپ و حزب توده باز کرد. این تناقض در حزب مذکور از ابتدا مشهور بود و آنچه آنها را دور هم جمع می‌کرد، همانا ضدیت با اسلام و روحانیت و اخذ تمدن فرنگی بدون تصرف بود. این حزب 27 نماینده در مجلس داشت که متشکل از هشت کارمند، پنج روزنامه‌نگار، پنج روحانی، یک پزشک و یک زمیندار می‌شد.

حزب دموکرات با تدبیر حزب سوسیال دموکرات آذربایجان (باکو) و بعد از انحلال حزب اجتماعیون سابق تشکیل شد؛ تمام اعضای حزب سابق به دستور حزب سوسیال دموکرات موظف به پیوستن به حزب جدید شدند.

مرامنامه این حزب نیز براساس مرامنامه حزب اجتماعیون عامیون نگاشته شد. از نکات بارز این حزب جدیدالولاده، یکی این بود که نه تنها با روشهای



انقلابی و تند و قهرآمیز موافق نبود، بلکه سعی می‌کرد خود را حزبی پارلمانی نشان دهد و قصد داشت از طریق مجلس به اهداف خود برسد (در حقیقت دارای نوعی تفکر سوسیال دموکرات بود) و دیگر این که تلاش داشت عقاید خود را اسلامی جلوه دهد تا از تهمت بی‌دینی و تندروی مصون بماند؛ اما علی‌رغم تمام این تلاشها، از نظر روحانیت و قاجار، حزبی تندرو و بی‌دین محسوب می‌شد. دلیل چنین تصویری را اولاً باید در مرامنامه و ثانیاً رهبران اصلی آن جست و جو نمود. رهبران اصلی آن در خارج از مجلس، «حیدرخان عمواغلی» و «محمد امین رسول زاده» و در داخل مجلس، «سیدحسن تقی زاده»، «حسینقلی خان نواب»، «سلیمان میرزا»، «وحیدالملک» و «سیدمحمدرضا سادات» بودند. ارگان این حزب نیز روزنامه‌ای به نام «ایران نو» بود که به سردبیری رسول‌زاده منتشر می‌شد.

اما مرامنامه حزب دموکرات از يك مقدمه و هفت بند تحت عناوین: ترتیب سیاسی، حقوق مدنی، قانون انتخاب، قضاوت، امور روحانی و معارف، دفاع ملی و اصول اقتصادی تشکیل می‌شد که در آن زمان منظم‌ترین و دقیق‌ترین مرامنامه حزبی در ایران بود.

اصول اساسی حزب مذکور را می‌توان در 9 بند خلاصه نمود:

- 1- برابری در پیشگاه قانون
- 2- آزادی کلام و مطبوعات و اجتماعات و جمعیتها
- 3- جدایی دین از سیاست یا به تعبیر خودشان انفکاک کامل قوه سیاسی از قوه روحانیه
- 4- نظام مترقی مالیاتی
- 5- اصلاحات ارضی (تقسیم اراضی خالصه به زارعین و رعایا و...)
- 6- صنعتی کردن کشور
- 7- حداکثر ساعت کار 10 ساعت در روز
- 8- آموزش رایگان خصوصاً برای نسوان
- 9- تفکیک قوا<sup>24</sup>

چنانچه ملاحظه می‌کنید این دو حزب اصلی مشروطیت بعضی خصوصیات احزاب سوسیالیستی و محافظه کار غربی را داشتند که البته حزب دموکرات منظم‌تر و به نظام حزبی غربی نزدیکتر بود؛ در عوض، حزب اعتدالیون نه تنها از نظم چندانی برخوردار نبود بلکه به بی‌نظمی سنتی ایرانی مبتلا بود.

ملک‌الشعراي بهار در میزان وابستگی دو حزب مذکور می‌نویسد: «حزب دموکرات با انگلیسها روابط خوبی داشت و مامورین بریتانیا در ایالات به این حزب روی خوش نشان می‌دادند و حزب اعتدالیون با روسها مناسبات خوبی داشت، دولت تزاری با رجال متنفذ ایران و سرمایه داران دوست بود.»<sup>25</sup> در کنار این دو حزب اصلی، دو حزب کوچکتر که به تعبیر بهار «چون در مجلس نماینده حسابی نداشتند، گل نکرده و کاری از پیش نبردند»<sup>26</sup> یکی به نام «حزب اتفاق و ترقی» و دیگری به نام «جمعیت ترقی‌خواهان» قرار داشتند.

«حزب اتفاق و ترقی»، اهداف سوسیالیستی داشت اما با حزب اعتدالیون ائتلاف کرد و بدین ترتیب تناقضی را به جان خرید. مرامنامه حزب مذکور نشان می‌دهد که این حزب به دنبال سوسیالیستی ایده‌آلیستی شاید از نوع افلاطونی بوده است که در مخیله زعمای سوسیالیست قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی پرورانده شده بود. علم زدگی منحن در مرامنامه مذکور بسیار مشهود است؛ در زیر به يك نمونه آن اشاره می‌شود: «از عقاید مولف هم يك ماده فراموش که زبانا انشا نمودند و آن این است که باید جنین‌ها را در رحم مادر با الکتريک پرورش داد که تماماً تربیت یافته به جریان آیند و محتاج به تربیت دنیوی نباشند!»<sup>27</sup>

«جمعیت ترقی‌خواهان» حزب کوچک دیگری بود که از ائتلاف وکلای جنوب تشکیل شد و هدف آن دفاع از منافع جنوب ایران در مقابل شمال بود؛ این حزب نیز با اجتماعيون - اعتدالیون ائتلاف کرد. حزب ترقی‌خواهان بر طبق مرامنامه‌اش<sup>28</sup> تلاش داشت با اتحاد انجمنهای سری، قدرت را در آن زمان به

دست بیاورد که در این راه موفق نشد.

علاوه بر این چهار حزب که در مجلس دوم نماینده داشتند، احزاب دیگری با مرام سوسیالیستی در خارج از مجلس به وجود آمدند که مهمترین آنها «حزب سوسیالیست اونیفیه» بود که سعی داشت با احزاب سوسیالیستی سایر ملل ارتباط برقرار کند. این حزب، خواهان تغییر قانون اساسی و تشکیل مجلس شوراها بود. مرامنامه مفصل و مشروح آن که شاید مفصل‌ترین مرامنامه احزاب سیاسی ایران در آن دوره باشد، حاوی پیام‌های سوسیالیستی است.<sup>29</sup>

«حزب داشناکسیون ارامنه تبریز» نیز که بیشتر به حقوق ارامنه توجه داشت از دیگر احزاب سوسیالیست آن زمان است. در کنار این احزاب، «حزب اصلاحیون عامیون» قرار داشت که علی‌رغم اینکه نسبت به سوسیالیستها میانه‌روتر بود، ولی قدرت و امتیازات ملاکین را خلاف می‌دانست و علیه آن فعالیت می‌نمود.

سرانجام با افزایش اختلافات دو حزب اصلی مجلس و کناره‌گیری برخی از روحانیون بلند پایه از جنبش (که بعد از ترور بهبهانی توسط عوامل حزب دموکرات<sup>30</sup> صورت گرفت)، مجلس دوم در پی اولتیماتوم روسیه در اول دی ماه 1290 توسط شورای نیابت سلطنت منحل اعلام شد و 24 تن از سران مشروطه در تبریز توسط قوای روسیه اعدام شدند؛ این موضوع را شکست قطعی مشروطیت قلمداد می‌کنند. نهضتی که با جانفشانی عامه مردم و رهبری روحانیت بر پا شده بود با زیرکی و موج سواری منورالفکرها به خاموشی گرایید و در مرحله بعد، مستبدین سابق که مشروطه‌خواه شده بودند راه را برای دیکتاتوری رضاخان باز کردند.

### **مرحله چهارم: احزاب سیاسی و شکل‌گیری جریان مستبدین مشروطه‌خواه**

مرحله چهارم نهضت مشروطه از سال 1290 تا؛ 1304 یعنی شروع سلطنت رضاخان ادامه یافت. در این دوره مجالس سوم، چهارم و پنجم تشکیل شدند و سرانجام مجلس پنجم که زیر چکمه‌های سردار سپه شکل گرفت، سلسله قاجار را منحل نمود و با تشکیل مجلس موسسان حکومت را به رضاخان سپرد.

در مرحله سوم، اشاره شد که نهضت مشروطیت با انحلال مجلس دوم به کلی شکست خورد. در زمان انحلال مجلس دوم (1290)، احمد شاه کودک بود و ناصرالملک نایب‌السلطنه و حاکم مطلق ایران محسوب می‌شد که با کمال خشونت با آزادیخواهان و همچنین احزاب سیاسی رفتار می‌کرد. مدت دیکتاتوری ناصرالملک حدود سه سال به طول انجامید.

«بعد از بسته شدن مجلس از طرف دولت و نایب‌السلطنه تمام روسای حزب دموکرات و جمعی از افراد اعتدالی به قم تبعید شدند. جراید بسته

شد، در ایالات هم پس از قصابی روسهای تزاری جراید دموکراتها را بستند و مدیران آنها را تبعید کردند.»<sup>31</sup>

ایران در طی مدت سه سال؛ یعنی از 1290 تا 1293 به دو قسمت تقسیم شد؛ شمال (که زیر چنگال روسیه بود) و جنوب (که زیر چنگال انگلستان دست و پا می‌زد)؛ کابینه نیز تحت نفوذ روسیه قرار داشت.

سرانجام با تاجگذاری احمد شاه، دوره سوم مجلس نیز افتتاح گردید. این بار حزب دموکرات اکثریت را در دست داشت و حزب اعتدالیون به دو جناح «آزادیخواه» و «روحانی» منشعب شد. حزب دموکرات با ائتلاف با جناح آزادیخواه، اکثریت 51 نفری را در مجلس به دست آورد؛ اما هنوز يك سال از عمر این مجلس نگذشته بود که با شروع جنگ جهانی اول، مجلس سوم نیز تحت فشار روسیه منحل شد و بار دیگر سرنوشت مجلس شورای ملی و احزاب سیاسی ایران در محاق رفت.

با وجود اینکه ایران در این جنگ اعلام بی‌طرفی کرده بود از خسارات آن بی‌نصیب نماند و با قحطی عظیم و شدیدی مخصوصاً در شمال مواجه شد. در ایام فترت 1294 تا 1299 که سال کودتای رضاخان است، اتفاقات بسیاری در جامعه ما رخ داد؛ بسیاری از مشروطه‌خواهان که اکثریت آنها از اعضای حزب دموکرات بودند، تحت فشار روسیه ابتدا به قم و بعد به کرمانشاه مهاجرت کردند و دولت در تبعید را تشکیل دادند؛ اما با اختلافی که بین آنها پیش

آمد، آنها به دو دسته طرفدار مداخله و مذاکره با آلمانیها و طرفدار مذاکره و مداخله عثمانیها منشعب شدند و سرانجام هم با تسخیر کرمانشاه توسط انگلستان (1295) کار دولت مذکور نیز به پایان رسید.

در تهران نیز دموکراتها به دو دسته منشعب شدند؛ گروهی به نام «تشکیلی ا» و گروهی دیگر (مخالف آنها) به نام «ضدتشکیلی» که این دو دستگی بنا به گفته «بهار» آثار زشتی در فعالیت حزب دموکرات داشت و سرانجام «حزب دموکرات را در مقبره‌ای که خود و افرادش کنده بودند، بدون تشییع و تشریفات و بدون تذکر و احترامی دفن کرد.»<sup>32</sup>

در اکثر ایالات، شورشها و نهضتهایی در مخالفت با دولت مرکزی و تسلط بیگانگان شکل گرفت، مهمترین آنها قیام میرزا کوچک خان در گیلان بود (1294)؛ میرزا تشکیلاتی را تحت عنوان کمیته اتحاداسلامی<sup>33</sup> تشکیل داد و از حمایت همه جانبه آحاد مردم گیلان و متدینین برخوردار شد. این نهضت به

علت نفوذ کمونیستها (حیدر عمواغلی<sup>34</sup> و حزب کمونیست او) به انحراف کشیده شد و عاقبت با قتل حیدر عمواغلی و چراغ سبز نظام بلشویکی جدید در سال 1300 از هم پاشید. شورش «شیخ خزعل» در خوزستان، قیام محمدتقی خان پسیان در خراسان، شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و امیر افشار در کرمانشاه نیز در همین اوان صورت گرفت که عامل اصلی خنثی کردن تمام این جنبشها، انگلستان بود؛ زیرا می‌خواست موقعیت برتر خود را بر روسیه سرخ حفظ کند. از اتفاقات مهم دیگر این دوره، انقلاب اکتبر 1917 روسیه (آبان 1296) بود که منجر به تخلیه شمال ایران از سوی روسیه گردید. امری که به انگلستان مهلت داد که به ترکانزبهای خود در ایران دامنه بیشتری بدهد.

قرار داد 1919 و وثوق‌الدوله که برگی ننگین بر صفحات تاریخ ایران و تحمیلی بر این ملت مظلوم بود بار دیگر احساسات ملت را علیه سلطه بیگانگان و دیکتاتوری داخلی برانگیخت. اگر چه جمعیت قلیلی از اعضای حزب دموکرات و منورالفکرها با این قرارداد موافقت کردند، اما اکثر قریب به اتفاق ملیون و عامه مردم به رهبری روحانیت در مقابل این قرارداد ایستادگی کردند و این عاملی شد که انگلستان به فکر ایجاد دولتی متمرکز و قوی در ایران بیفتد تا منافعش را حفظ نماید.

ایران، حیاتی‌ترین و در عین حال، ضعیف‌ترین مناطق نفوذ انگلستان بود که با انقلاب بلشویکی روسیه بر اهمیت آن افزوده شده بود. لذا انگلستان کودتایی را طراحی کرد و نامزد آنها در این امر حیاتی، افسر ناشناسی به نام رضاخان میرپنج بود. رضاخان با تمهیدات مخفیانه انگلستان با فوجی قزاق بدون هیچ گونه مقاومتی وارد تهران شد و اعلام حکومت نظامی کرد و برخی از آزادیخواهان را که در راسشان مرحوم آیت الله مدرس قرارداشت، بازداشت کرد.

بدین ترتیب دوره جدیدی در تاریخ ایران پدید آمد که بایست مقدمه سیاه‌ترین روزگار ایران نامیده شود. دوره پنج ساله کودتا تا سلطنت پهلوی، دوره‌ای بحرانی و سرنوشت‌ساز در حیات سیاسی ایران بود. شایان ذکر است که دو دوره مجلس شورای ملی در این زمان واقع شد.

در آستانه مجلس چهارم عملاً احزاب اعتدالیون و دموکرات متلاشی و دو حزب اصلی دیگر در عرصه سیاسی وارد شدند؛ یکی حزب «اصلاح طلبان» که اکثریت مجلس را در اختیار داشت و دیگری حزب «سوسیالیست» که نقش اقلیت را در مجلس بازی می‌کرد. احزاب در دوره چهارم از انسجام حزبی، مرامنامه و نظام نامه درستی برخوردار نبودند، بلکه بیشتر بر حزب‌بازی و فرقه‌بازی استوار بودند. حزب اصلاح طلب، تحت نفوذ معنوی «مدرس» قرار داشت و حزب سوسیالیست به رهبری «سلیمان میرزا» و «محمد صادق طباطبایی» فعالیت می‌کرد. اعضای دو حزب، عناصری از دموکراتها و اعتدالیون سابق بودند که تحت عنوان دو حزب جدید سازماندهی شده بودند.

حزب سوسیالیست تحت تاثیر انقلاب روسیه قرار داشت و حزب اصلاح طلبان که ترکیبی نامانوس از ملیون، آزادیخواهان، روحانیون، منورالفکرها و بازرگانان بود، حالتی انفعالی در مقابل حزب رقیب داشت، شدت بی‌ثباتی در این دوره به حدی بود که در عرض دو سال فعالیت مجلس چهارم، ایران 50 دولت به خود دید. دلیل اصلی بی‌ثباتی سیاسی را بایست در مانورهای رضاخان جهت کسب قدرت بیشتر و پادشاهی ایران ارزیابی کرد، تا اینکه سرانجام، این دوره با نخست وزیر رضاخان (آبان 1302) و عزیمت احمد شاه به خارج پایان یافت.

مجلس پنجم زیر نفوذ رضاخان تشکیل شد. رضاخان به جز در تهران که نتوانست اعمال نظر کند، در تمام ولایات اعمال نظر نمود و کاندیداهای طرفدار

خود را به مجلس فرستاد. برای اولین بار در ایران مجلسی دست نشانده و وابسته به رضاخان و دولت شکل گرفت؛ این وابستگان ابتدا تحت عنوان «دموکرات مستقل» و بعد «حزب تجدد» سازمان یافتند و دو حزبی که در مجلس چهارم فعالیت داشتند به عنوان اقلیت در این مجلس محسوب می‌شدند. جالب این است که بدانیم حزب تجدد که از جانب رضاخان پشتیبانی می‌شد، متشکل از عناصری از حزب سوسیالیست (مثل سلیمان میرزا اسکندری)، بقایای حزب دموکرات دوران مشروطه و عناصر رضاخانی بود.

مدرس، اصلی‌ترین شخصیت مجلس پنجم علی‌رغم اینکه لیدر و رهبر اقلیت بود، مجلس را تحت تأثیر خود قرار داده و مانع اصلی در برابر اهداف رضاخان محسوب می‌شد و عاقبت نیز در مورد بحث جمهوریت رضاخانی توانست توازن مجلس را به نفع خود به هم بزند. رضاخان در سال 1302 پیشنهاد الغای سلطنت و تشکیل جمهوری را مطرح کرد و از جانب حزب تجدد در داخل مجلس و گروهی از طرفداران رضاخان در خارج مجلس به شدت پشتیبانی شد، اما مقاومت مردانه مدرس موجب شد که مردم به حمایت ایشان به خیابانها بریزند و توازن اکثریت و اقلیت در مجلس به هم بخورد و رضاخان نیز منفعلانه از پیشنهاد خود صرف نظر نماید.

بعد از این جریان رضاخان برای رسیدن به مقاصد خود از همه امکاناتی که در اختیار داشت، استفاده نمود و اعضای حزب تجدد، منورالفکرهای خواهان تجدد، لیبرالها، حتی برخی روحانیون و کمونیستها را به نفع خود به صحنه آورد. برخی را با تزویر فریب داد و برخی را با زور خرید و آنان را که نتوانست، به طریقی از بین برد و تنها مرحوم مدرس و چند تن دیگر تا آخر ایستادند که نامشان در تاریخ ضبط است.

انگلستان که در مدت چهار ساله بحرانی، رفتار رضاخان را کاملاً زیر نظر داشت، او را فردی مستعد برای اهداف خود یافت. لذا زمینه صعود او به تاج و تخت سلطنتی را فراهم آورد و دولتین آمریکا و شوروی نیز که نیاز دولت مقتدر و متمرکز در ایران را درک کرده بودند، از وی پشتیبانی نمودند و سرانجام با حمایت انگلستان و دیگر قدرتهای خارجی، ارتش (از بیرون) و حزب اکثریت در مجلس پنجم، احمد شاه در آبان سال 1304 از سلطنت خلع گردید.

جناح اقلیت به رهبری مدرس و نمایندگان چون بهار و حائری‌زاده، حداکثر مقاومت را از خود نشان دادند، اما حزب تجدد به همراهی عناصری از حزب سوسیالیست و منفردینی چون داور، فیروز و تیمورتاش راه را برای صعود رضاخان باز کردند. ضرب و شتم و تهدید و قتل مخالفان، بستن جراید اقلیت، اقدامات بیرونی‌ای بود که جناح اکثریت مجلس را پشتیبانی می‌کرد و عاقبت زیر سرنیزه‌های رضاخانی، مجلس موسسان در روز 21 آذر ماه 1304 تشکیل شد و حکم به تاسیس سلطنت پهلوی و پادشاهی رضاخان داد.

با به قدرت رسیدن رضاخان، دوره اول تحزب در ایران نیز پایان یافت؛ یادآور می‌شویم اگر روحانیت، چنانچه در نهضت تنباکو و نیز اوایل نهضت مشروطه که در صحنه حضور داشت، همچنان در صحنه باقی می‌ماند و از تشکلی منسجم و برنامه‌ای درست برخوردار بود هیچ‌گاه رضاخان به قدرت نمی‌رسید و اجازه نمی‌داد که مسیر حوادث به گونه‌ای پیش رود که ایران ملعبه دست انگلستان شود و آن را با حکومت پهلوی به خاک سیاه بنشانند.

شایان ذکر است، از جمله عواملی که منجر به شکست نهضت مشروطه شد؛ عدم تشکیلاتی منظم و منسجم و بی‌برنامگی آن بود که این مساله یکی از مهمترین عبرتهای روحانیت در خط امام بود که با بهره‌برداری از آن به تشکیل حزب جمهوری اسلامی همت گماشتند و مانع از شکست انقلاب اسلامی، چون ادوار گذشته شدند.

### **دوره دوم: دوره پادشاهی رضاخان 1304 تا 1320**

کوتاهترین و گویاترین کلام درباره رضاخان این است که او را انگلستان آورد و انگلستان هم برد. آیا برآستی رضاخان و سلسله پهلوی مولود نهضت مشروطیت بودند یا حاصل انحراف مشروطیت از مسیر خود؟ در این باره دو نظریه بیان شده است؛ گروهی رضاخان را مولود طبیعی مشروطیت می‌دانند؛ یعنی معتقدند که مشروطیت از ابتدا نهضتی انحرافی و تحت تأثیر منورالفکرها و اربابان اروپایی و فرنگی آنها بوده است (آرزوی ملکم‌خان که اخذ تمدن فرنگی بدون تصرف ایرانی بود، در حکومت پهلوی به واقعیت پیوست) و در مقابل، نظریه دوم بیان می‌دارد که رضاخان حاصل انحراف مشروطیت از اصول اولیه‌اش بود. اصل نهضت مشروطه، قیامی برای اقامه قسط و عدل بر اساس احکام اسلام بود و مسلماً تکاملی مثبت در مسیر حیات سیاسی و اجتماعی مردم ایران محسوب می‌شود؛ اما با دخالتهای بیگانگان و اختلافات شدیدی که در درون آن به دلیل خیانت منورالفکرها به

وجود آمد و با مسلط شدن دیکتاتورهای سابق به نام انقلابی و مشروطه خواه، مشروطیت از مسیر خود منحرف شد و حکومت پهلوی مولود چنین انحرافی بود. پس رضاخان فرزند ناخلف مشروطه است؛ نه فرزند خلف آن.

به نظر می‌رسد که حق با گروه دوم است، زیرا نهضت مشروطیت در اصل نهضت دینی بوده است، اما چنانچه قبلاً بیان شد، به علت عدم سازماندهی مناسب روحانیت و متدینین و مداخله فراوان کشورهای خارجی و عناصر داخلی آنها نهضت به بیراهه کشیده شد؛ همچنین اختلافات داخلی علما و روحانیون نجف و ایران و ضعف مفرط حکومت قاجاریه به این معضل کمک کرد و نهضتی که محل امیدی برای جامعه ایرانی بود، به استبدادی به مراتب خشن تر و وابستگی‌ای به مراتب خطرناکتر تبدیل شد که اگر انقلاب اسلامی نبود، ملت ایران را به ذلتی غیرقابل جبران و برگشت سوق می‌داد.

درباره دوره سیاه سلطنت رضاخان سخن بسیار است، اما چون بحث اصلی ما درباره احزاب سیاسی ایران است فقط از این منظر به این دوره نظر می‌افکنیم.

تا قبل از به قدرت رسیدن سلسله پهلوی و در آن اوان، سه نیروی عمده فکری و سیاسی جامعه ایران؛ یعنی روحانیت، ملی‌گراها و غرب‌گراها، سوسیالیستها و کمونیستها بودند. گروه ملی‌گراها و غرب‌گراها در زمان حکومت رضاخان به دو دسته تقسیم شدند؛ آنهایی که از صداقت برخوردار بودند، چون رضاخان را خطرناک می‌دیدند در گوشه عزلت زندگی را سپری کردند و سیاست را به کناری نهادند و بیشتر به فعالیتهای فرهنگی رو آوردند و گروه دیگر؛ یعنی ملی‌گراها وارد بازیهای فرهنگی رضاشاهی شدند و به «زرتشت‌گرایی و کسروی‌گرایی» مشغول شدند که خود داستان مفصلی دارد. گروه دیگری از این جماعت که در صحنه سیاست باقی ماندند کاملاً به خدمت رژیم رضاخان در آمدند. «داور»، «حزب رادیکال» را که وارث همان حزب تجدد بود بنیان نهاد و برخی روشنفکران و منورالفکرها را چون، علی‌اصغر حکمت، دکتر احمدمتین دفتری، دکتر مهدی ملک‌زاده، دکتر عیسی صدیق و دیگران را به دور خود جمع کرد. آقایان علی‌اکبر سیاسی و محمد افشار و دیگران، حزب «ایران جوان» را تاسیس کردند که شامل گروهی از تحصیلکردگان فرنگ رفته می‌شد. این حزب بیشتر جنبه فرهنگی داشت تا سیاسی، تقی‌زاده در سال 1307، «حزب ترقی» را بنیان نهاد که هیچ گاه پا نگرفت؛ تمام این احزاب در حالی فعالیت می‌کردند که مرکز تمام تصمیم‌گیریهایی مهم، دربار رضاخان و شخص او بود و این احزاب نیز آلت دست وی محسوب می‌شدند و در فضایی که هرگونه صدای مخالفی در نطفه خفه می‌گردید، فعالیت مستقل معنا نداشت.

جریان دوم، جریان سوسیالیستی و کمونیستی بود که در این دوره با شدت با آنها برخورد می‌شد. با تصویب قانون ضدکمونیستی (1310)، هرگونه فعالیت سوسیالیستی و کمونیستی ممنوع اعلام گردید. حزب سوسیالیست سلیمان‌میرزا که یکی از عوامل به قدرت رسیدن رضاخان بود، منحل و باشگاههای آن به آتش کشیده شد. اعضای حزب تازه تاسیس کمونیست ایران دستگیر شدند و بعضی از آنها به کشور شوروی فرار کردند. گروه پنجاه و سه نفر به رهبری «دکتر تقی ارانی» استاد فیزیک و تحصیلکرده آلمان در سال 1317 بازداشت شدند که «ارانی» در سال 1319 در زندان درگذشت و بقیه آنها بعد از شهریور 1320 آزاد شدند و هسته حزب توده ایران را پایه‌گذاری کردند.

روحانیت در دوران ستم رضاشاهی، وضعیتی بس وخیم‌تر و اسفبارتر داشت. مرحوم آیت الله مدرس (صدای بیدار ملت ایران) ابتدا تبعید و بعد در تبعیدگاه به شهادت رسید. با قانون کشف حجاب و لباس متحدالشکل، روحانیت به مبارزه‌ای با خشونت رضاخانی کشیده شد که رضاخان با استفاده از ارتش و پلیس با تمام قوا آن را سرکوب کرد. رضاخان که از سوابق روحانیت در نهضت تنباکو و نهضت مشروطه و دیگر قیامهای مردمی آگاه بود، نیک دریافته بود که تنها روحانیت است که می‌تواند مردم را علیه او به انقلابی فراگیر و همه جانبه به صحنه بیاورد و مقابله با این قدرت، تنها در صورتی ممکن بود که این نهاد مردمی و الهی درضعف کامل به سر ببرد؛ لذا به طور همزمان با استفاده از قوه قهریه و خشونت بی حد خود، روحانیت میارز را از صحنه خارج نمود و با استفاده از عناصر تبلیغی، آنها را به تفکیک دین از سیاست تشویق کرد. در این میان روحانیت قم و شخص مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری (که زعیم حوزه علمیه نوبیای قم بود)، ناچار بودند برای حفظ موجودیت حوزه‌های علمیه و روحانیت از مخالفت علنی و برخورد قهرآمیز خودداری کنند، زیرا بخوبی دریافته بودند که رضاخان تنها نیست و در پشت سر او، دولت انگلستان و دیگر قدرتهای خارجی قرار دارند که برای رسیدن به اهداف شوم خود از به راه انداختن جوی خون هم‌آبایی ندارند، پس روحانیت در زمانه عسرت مجبور به سکوت شد تا حوزه و روحانیت را حفظ

و خود را برای دوره بعد از رضاشاه آماده نماید. سرکوب بی‌رحمانه رژیم رضاخان چنان گسترده بود که دیگر اقشار جامعه نیز ناگزیر به سکوت شدند و نسبت به سیاست پهلوی اول با بی‌تفاوتی، زندگی عادی خود را سپری کردند. در این اوضاع، تصور کناره‌گیری رضاخان، فکری محال می‌نمود، اما با آغاز جنگ جهانی دوم و بی‌کفایتی رضاخان و از طرفی تمایل او به هیتلر، عاملی شد که ارباب، او را از سلطنت خلع نماید؛ جباری که با اتکا به انگلستان و بدون هیچ‌گونه مقبولیت داخلی، مدت 16 سال بر اریکه قدرت تکیه زده بود، سرانجام در روز بیستم شهریور 1320 از ایران فراری شد؛ با فرار او، مردم از زیر سلطه و فشار فزاینده رژیم مستبد آزاد شدند و دوره جدیدی از فعالیت اجتماعی و سیاسی را بنیان نهادند.

1- صحیفه نور، ج 17، ص 135 تا 136

2- صحیفه نور، ج 18، ص 136

3- فریدون، آدمیت، تاریخ بیداری ایرانیان، ص 206

4- براون، انقلاب ایران، 122. پانویس: 1. به نقل از فوران. جان. تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ص 276، عقیده کسروی نیز همین است.

5- اکثر مورخان مشروطه، شعارهای محوری نهضت را «مشروطه خواهی، قانون اساسی و ناسیونالیسم غربی» می‌دانند که توسط فرنگی‌مآب‌های ایرانی مطرح می‌شد. مشروطه شعاری بود در برابر عدالتخانه؛ قانون اساسی که متأثر از قانونهای اساسی کشورهای اروپایی بود در مقابل قوانین شرعی قرار داشت و یکی از اختلافات مهم شیخ فضل‌الله نوری با مشروطه نیز همین قانون اساسی بوده است و تلاش جهت اضافه کردن متممی بر قانون اساسی که بر اساس آن هیاتی مرکب از 5 تن از مجتهدین بر امر مطابقت قوانین مصوبه مجلس با احکام شرع نظارت نمایند، راهی برای اسلامی کردن قانون اساسی بود که با پایمردی علما و شخص شیخ فضل‌الله نوری صورت گرفت (امری که هیچگاه در 24 دوره مجلس شورای ملی تحقق نیافت) و ناسیونالیسم نیز در برابر هویت دینی و شیعی ایرانی قرار داشت که موجب پیدایش طبقه جدید (بقیه در صفحه بعد) در درون جامعه ایران و ظهور سلطنت پهلوی شد.

6- نخستین سفیر ایران برای انعقاد پیمان سیاسی - نظامی با فرانسه علیه روسیه بود.

7- وی سی و پنج سال نبض سیاست خارجی ایران را به عنوان وزیر امور خارجه به عهده داشت.

8- میرزا یعقوب‌خان از آرامنه جلفای اصفهان بود که اسم اصلی‌اش هاکوپ‌خان بوده و به دلیل برخی ملاحظات سیاسی دین خود را ترک گفته و به اسلام گروید. بنا به نقل خان ملک ساسانی (سیاستگران دوره قاجار ص 4، 5 و 39) او در شهادت میرزا تقی‌خان امیرکبیر دست داشته است. همو در کتاب «دست پنهان سیاست انگلیس در ایران» صفحه 106 با نقل حکایتی تاریخی اعلام می‌کند که میرزایعقوب‌خان جاسوس انگلیسیها بوده است: «اما در سال 1274 هجری قمری که حسام‌السلطنه سلطان‌مرادمیرزا با وجود دفاع انگلیسیها شهر هرات و جمیع ولایات و نقاط تابعه را قهراً مفتوح و مسخر ساخت، انگلیسیها میرزایعقوب‌خان ارمنی پدر میرزاملکم‌خان ناظم‌الدوله را ملبس به عمامه و عبا کرده به اسم شیخ شمس‌الدین قونری برای تشجیع و تحریص خوانین خیره جهت تسخیر بدان سوی فرستادند. میرزا یعقوب‌خان از آرامنه اصفهان بود که ظاهراً مسلمان شده در سفارت روس تهران منشی بود و برای انگلیسیها جاسوسی می‌کرد (عکس معمم او را در نزد آقای صادق مستشارالدوله دیدم که مرحوم شیخ محسن خان مشیرالدوله زیرش نوشته بود: «مداراگر به این کافر نمی‌کردم، چه می‌کردم...» وی نام فرزندش ملکم را نیز از عهد عتیق گرفته است و ملکم همواره اصرار داشت که نامش به همان صورت و تلفظ عربی نوشته و خوانده شود و این دلیلی است که او هیچ‌گاه اسلام نیاورد. حامد الگار نیز این نظر را تایید می‌کند. برای اطلاع بیشتر به کتاب میرزاملکم‌خان ناظم‌الدوله، حجت‌الله اصیل، ص 12 به بعد مراجعه شود.

9- اندیشه ترقی و حکومت قانون، فریدون آدمیت، انتشارات خوارزمی، ص 64 و 65

10- منظور نظامهای حکومتی و قوانین و آیین‌نامه‌های اجرایی و قضایی است.

- 11- فکر آزادي و مقدمه نهضت مشروطيت، فریدون آدمیت، انتشارات سخن، ص 125
- 12- اصیل، حجت الله. زندگي و اندیشه میرزاملکمخان ناظم‌الدوله، نشر ني (به نقل از روزنامه قانون، شماره 16)
- 13- همان، ص 52
- 14- ملکم‌خان طی نامه‌اي خطاب به ناصرالدین شاه دلیل برپايي فراموشخانه، راه‌اندازي روزنامه قانون و دیگر فعاليتهاي منورالفکري خود را به صراحت چنین اعلام مي‌کند: «والله بالله هر يك از تکالیف را که اشاره بفرمایید، قبول خواهم کرد و به همه حالت راضي هستم مگر بيکاري! حتي بيکاري را هم قبول خواهم کرد! اما به شرطي که اسباب گذران من مهيا باشد، اگر بخواهند هم گرسنه باشم و هم بيکار بمانم، اين نخواهد شد! من اگر فقط حقه بازي کنم، همان کاري که در فراموشخانه مي‌کردم، سالي هفت، هشت هزار تومان عايد من مي‌شود و اگر فراموشخانه بر پا کنم، سالي بيست هزار تومان مداخل مي‌کنم. اگر روزنامه نويسي بکنم به اصطلاح قديمي هر کس را بخواهم به زانو در مي‌آورم...»
- اسناد رسمي دولتي، مجموعه 6059، به نقل از راتين - اسماعيل، فراموشخانه و فراماسونري در ايران، ص 501، پاورقي، اين سخن نياز به هيچ توضيحي ندارد و به اندازه يك کتاب گوياست.
- 15- مصدق ظاهرا چند هفته بيشتر در جامع آدميت نبود و بعد به مجمع (يا جامع) انسانيت که به رياست مستوفي‌الممالک اداره مي‌شد، پيوست که سازمان و انجمني سري و با روحيات فراماسونري و منورالفکري و تندرو بود. اين مجمع عده‌اي مسلح (ظاهرا سي تفنگچي) به نام «سرباز ملي» در اختيار داشت. بنا به نظر «همايون کاتوزيان» مصدق در اين مجمع نيز زياد دوام نياورد (مصدق و نبرد قدرت در ايران، ص 26) مصدق، در خاطرات خود، شرح مبسوطي درباره عضويتش در مجمع انسانيت ارايه داد و بنا به گفته خودش نايب رئيس مجمع بوده است، در اين نوشته هيچ اشاره‌اي که نشان از عدول از مجمع باشد، يافت نمي‌شود الا اينکه او براي ادامه تحصيلات و فرار از خطرات احتمالي جلالي وطن کرد. وي در اين کتاب هيچ اشاره‌اي به عضويت خود در جامع آدميت نمي‌کند (خاطرات و تالمت مصدق، به کوشش ايرج افشار، انتشارات علمي، ص 64 - 62). مي‌دانيم که در جامع آدميت انشعابي صورت گرفت و بعد از آن ضعيف شد، احتمال دارد، مصدق به دليل درگيري داخلي جامع آدميت بر سر رهبري آن، از مجمع مذکور جدا شده باشد، زيرا رويحه مصدق با چنين اختلافاتي سازگار نبوده است.
- 16- صحيفه نور، ج 6، ص 86
- 17- ملکزاده، مهدي، تاريخ انقلاب مشروطيت ايران، چاپ دوم، ص 301 - 300. متن فرمان تاسيس عدالتخانه که توسط مظفرالدین شاه صادر شد، بدین شرح است: «جناب اشرف اتابک اعظم - چنانچه مکرر اين نيت خود را اظهار فرموده‌ايم ترتيب و تاسيس عدالتخانه دولتي براي اجراي احکام شرع مطاع و آسائش رعيت از هر مقصود واجب‌تر مهمي است، اين است که ما بالصراحه مقرر مي‌فرمایيم براي اجراي اين نيت مقدس قانون معدلت اسلاميه که عبارت از تعيين حدود و اجراي احکام شريعت مطهره است بايد در تمام ممالک محروسه ايران عاجلا دابر شود و بر وجهي که ميان هيچ يك از طبقات رعيت مطلقا فرقي گذارده نشود و در اجراي عدل و سياست به طوري که در نظامنامه اين قانون اشاره خواهيم کرد ملاحظه اشخاص و طرفداري بي وجه قطعاً و جدا ممنوع باشد و البته به همين ترتيب کتابچه نوشته مطابق قوانين شرع مطاع فصول آن را مرتب و به عرض برسانند تا در تمام ولايات دابر و ترتيب مجلس آن هم با وضع صحيح داده شود و البته اين قبيل مستدعيات علماي اعلام که باعث مزيد دعاگوئي است همه وقت مقبول خواهد بود. همين دستخط را به ولايات ابلاغ کنيد. ذي‌قعدة 1323.» (ص 308)
- 18- ملکشعرا بهار، تاريخ مختصر احزاب سياسي، انقراض قاجاريه، ص 2
- 19- گذشته از آن، دخالت بيش از حد انجمنهاي سري (که داراي فداييان مسلح بودند) در امور اجرايي، يکي از معضلات آن زمان کشور بود که طبيعتاً راه را براي کودتاي محمدعلي شاه باز کرد.
- 20- منظور از انقلاب روسيه، انقلاب اکبر و بلشويکي آن نيست بلکه انقلاب مشروطه روسيه است که عليه نظام استبدادي تزاري انجام شد و زمينه را براي انقلاب بلشويکي به رهبري لينين مهيا کرد.
- 21- کتاب مرامنامه و نظامنامه‌هاي احزاب سياسي ايران در دومين دوره مجلس شوراي ملي، به کوشش منصوره اتحاديه (نظام مافي)، نشر تاريخ

- ایران، ص 69
- 22- همان، ص 96 به بعد
- 23- پیشوا، رهنما.
- 24- تفصیل مرامنامه حزب مذکور را در کتاب مرامنامه و نظامنامه‌های احزاب سیاسی ایران، ص 3 به بعد مطالعه فرمایید.
- 25- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج 1، ص 12
- 26- همان، ص 8
- 27- کتاب مرامنامه و نظامنامه‌های احزاب سیاسی ایران، ص 125 به بعد
- 28- همان، ص 133 به بعد
- 29- همان، ص 157 به بعد
- 30- ترور بهبهانی به تقی‌زاده رهبر حزب دموکرات در مجلس نسبت داده شد، بدین دلیل، تقی‌زاده مجبور به جلای وطن شد و تا زمان حکومت پهلوی به ایران باز نگشت. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج 1، ص 11
- 31- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج 1، ص 11 و 12
- 32- همان، ص 28 تا 30
- 33- میرزا یکی از اعضای حزب اجتماعیون و اعتدالیون بود.
- 34- شخصیت حیدر عموآغلی که لیدر و مؤسس سه حزب عمده «اجتماعیون عامیون (سوسیال دموکرات)» و «دموکرات» و «حزب کمونیست» بود، باید دقیقاً تحلیل شود (امری که متأسفانه تاکنون نسبت به آن تغافل ورزیده‌ایم). مؤسس اولین حزب مخفی، رسمی و کمونیستی ایران، شخصی است که در حیات حزبی ایران نقش فعالی داشته و همواره از همسایه شمالی ایران دستور می‌گرفته است.